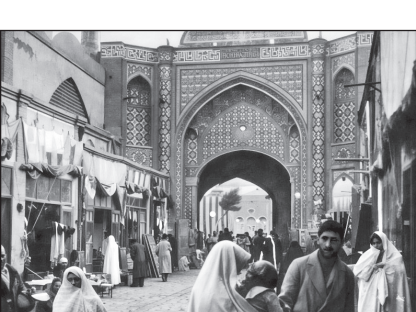


هویت تهران

بازار حرم حضرت‌العظیم

این تصویر، گوشه‌ای از بازاری را نشان می‌دهد که ریشه‌های آن به دوره صفویه می‌رسد؛ بازاری حدوداً ۵۰۰ساله که در دوره قاجار نیز مرمت و بازسازی شده است. بازار حرم حضرت‌العظیم به چهارسوقی گنبدی‌شکل، از غرب به کاروانسرای دوقلو پیوند می‌خورد و از شرق به میدانی کوچک ختم می‌شود؛ گذری تاریخی که قرن‌هاست در دل شهری نفس می‌کشد.



عکس هوایی از شمال تهران

۶۷ سال پیش، آبادی‌های شمیران هنوز میان باغ‌های انبوه و زمین‌های کشاورزی نفس می‌کشیدند؛ جایی که امروز آن را با عنوان محله‌های شمال تهران می‌شناسیم. در این تصویر تاریخی، می‌توان ردی از محله‌های فعلی چون تجریش، قیطره، الیه و دربند را دید؛ مناطقی که روزگاری تنها روستاهایی سرسبز در دامنه البرز بودند.



نخستین مجسمه پایتخت

مجتبی موسوی، استاد دانشگاه، در باره نخستین مجسمه تهران در باغشاه که دیگر وجود ندارد، می‌گوید: «ناصرالدین شاه با دیدن مجسمه‌های اسب‌سوار در اروپا، تصمیم گرفت مجسمه خودش هم چنین باشد. حرفه‌سازنده مجسمه ناصرالدین‌شاه، میرزا علی‌اکبر، ریخته‌گری بود. او توانست مجسمه‌ای سواره از شاه با لباس رسمی بسازد.»

اگر تئاتر تهران نبود، لات می‌شدم

روایت «بیوک میرزایی» از محله امام‌زاده حسن^ع و ورود به دنیای هنر در تلویزیون همشهری



و ورزش‌های پهلوانی، مهربانی و دلسوزی برای سگ‌های ولگرد اطراف محله از تفریحات انگشت‌شمار من و همسالانم در محله امامزاده حسن (ع) بود.»

ورزش‌های پهلوانی، مهربانی و دلسوزی برای سگ‌های ولگرد اطراف محله از تفریحات انگشت‌شمار من و همسالانم در محله امامزاده حسن (ع) بود.»

فرار از مدرسه برای تماشای فیلم در لاله زار

بیوک میرزایی‌ا خاطرات جذابی از روزهای نوجوانی و رفتنش به سینما دارد. خودش می‌گوید: «ما بچه‌های جنوب شهر، از نظر مالی هم محدودیت داشتیم و به ندرت به سینما می‌رفتیم. یادم می‌آید نخستین باری که به سینما رفتم، برادرم با دوستش می‌خواست برود و من یا گریه و التماس اصرار کردم که مرا هم ببرد. رفتم و فیلم «اسباز تاکوس» را دیدیم. این فیلم، نخستین آشنایی من با دنیای سینما بود. بعد از آن «بن‌هور» و دیگر فیلم‌های آن دوره، و همچنین فیلم‌های



کافه پارس؛ پاتوق سربازان متفقین

کافه پارس نخستین و مدرن‌ترین رستوران ایرانی را در حدود سال ۱۳۰۹ خورشیدی در محل سفارتخانه سابق اتریش، در ضلع شمال شرقی تقاطع لاله زار ساختند و در شهریور ۱۳۲۰ به پاتوق سربازان متفقین تبدیل شد. این بنا در دهه ۶۰ و ۷۰ تبدیل به کارگاه ترکیوبافی و خیاطی و حدود سال ۱۳۹۵ تبدیل به فروشگاه پوشاک شد.

نما

ایران خودرو و اخراجم کرد

بیوک میرزایی‌ا از ورودش به دنیای هنر می‌گوید و از محل زندگی‌اش که ترکیبی از لوطی‌های بامرام و لات‌های خطرناک بود: «برادر بزرگ‌ترم تأکید زیادی داشت که حتما سمت هنر و علم و تحصیل بروم چرا که در محله‌ما، بعضی‌ها واقعا لوطی و بامعرفت بودند، بعضی‌ها هم به راه کج رفته بودند. اگر هنر نبود، بعید نبودم من هم یکی از همان لات‌های محل شوم.» میرزایی از نخستین حرفه‌های علاقه‌اش به هنر تعریف می‌کند: «تعزیه برای ما حکم تئاتر را داشت؛ حتی شیوه اجرایش شبیه سبک برشت بود. نمایشی که بازیگر مستقیم با تماشاگر حرف می‌زد. در ایام محرم در صحن امامزاده حسن(ع) زیاد تعزیه اجرا می‌شد. در کنار آن تماشای سیاه‌بازی و نمایش‌های تخت‌حوضی در عروسی‌ها، نخستین بارقه‌های علاقه‌مندی من را به هنر در وجودم زنده کرد. سال اول دبیرستان، «مصطفی اسکیوی» بنیانگذار گروه و آموزشگاه «آناهیتا» به مدرسه ما آمدند و من به همراه تعدادی از دوستانم در دوره‌های آموزشی این آموزشگاه شرکت کردم. در واقع این‌طوری بود که من با دنیای هنر، کتاب، نظم و ... آشنا شدم. خاطرم هست که در همین گروه برای اولین بار کتاب «مرد» محمود دولت‌آبادی را خواندم و با دنیای تازه‌ای آشنا شدم که تا پیش از آن برایم ناشناخته بود.» اولین تجربه حرفه‌ای و جدی بیوک میرزایی کار در نمایش «قیام در هائیتی» در سال ۵۸ بود. پیش از انقلاب، کارهایش اغلب توقیف می‌شد. او در ادامه از قصه‌اخراجش از ایران خودرو و مسیری